

جلسه سوم خانم همیز ۹۹/۸/۲۰

معمولاً افراد برای حل مشکلات شان به جای کارشناس به دوستان شان مراجعه می کنند که البته کار غلطی هم هست. به هر حال ما تصمیم داشتیم در این ۱۵ روزه همسران را میهمان خانه ی خودتان کنید. من با تجربه ی بیست و چند ساله ای که با آقایان کار کردم و جواب های بسیار خوبی هم به دست آوردیم از همکاری خانم ها با خودم، آقایان خیلی زود عوض می شوند. در یک چشم به هم زدن تغییر می کنند. برای همین هم هست که خداوند از مرد چیز خاصی نمی خواهد. فقط آقایان باید نان آور و جنگ آور باشند. که در اصل زندگی در آیه ی ۳۴ سوره ی نساء می فرماید الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ، [ادامه ی آیه آورده شود]

آقایان واقعاً زود تغییر موضع می دهند آنی از این جهت می خواهیم به شما بگویم که فکر نکنید الان شما یک مقدار تواضع کنید شکسته یا خرد می شوید نگوئید خانم من الان تواضع کردم جواب نگرفتم. من می گویم نه، یقیناً جواب می گیرید. اما من یک نکته ای را با شما بدون رودربایستی بگویم. شما چند سال می خواهید با این شوهر زندگی کنید؟ یک یا دو ماه؟ یک یا دو سال؟ چقدر؟ به همان مقدار تلاش کن. بعضی تلاش نمی کنند همه اش با قهر و غضب و تلافی می گذرد. یک جای بدی زندگی می شکند یک جاهایی که آبروی آدم در خطر می افتد. مثلاً دختری از آشناهایمان را داریم که می گوید: خانم؛ الان که من ازدواج کردم پدر شوهر و مادر شوهرم دارند طلاق می گیرند. چرا؟ چون آنجا دیگر وقت تلافی کردن است. وقت آبرو بردن است. حتی من یک خانم خیلی زیبایی را دیدم که البته سن اش بالا بود ولی معلوم بود در جوانی خیلی زیبا بوده ولی در پیری هم خیلی خوشکل بود بعد آمد در گوش من حق هق گریه می کرد. گفت خانم من الان عروس و داماد دارم شوهرم زن دوم گرفته و من شب ها تنها هستم. من نمی دانم چرا اینطوری شده؟ بعد فهمیدم که این بنده ی خدا چون زیبا بوده یک مقداری تکبر داشته نسبت به یک سری رفتارها، شوهر می گوید الان می خواهم تلافی کنم. آن موقع بیچه ها بودند نمی شد. نمی خواستیم بیچه ها آسیب بخورند. ازدواج کنند بروند. ولی حالا که دیگر خودم و تو حسابت را می رسم.

متأسفانه از این چیزها ما زیاد دیدیم. این قدر زندگی را به تلخی سپری نکنید. چه کسی می خواهد تضمین کند که زندگی بعداً شیرین شود؟

کلام آیت الله الله خامنه ای که می فرماید: زن و شوهر هم سفرند تا بهشت.

همسفرند تا بهشت یعنی چه؟ یعنی زن کنیز آقا نیست و آقا هم غلام زن نیست. یعنی موقعی که عقد نکاح بین زن و شوهر خوانده می شود اینها تا ابد زن و شوهرند. پس شما تا قیامت زن و شوهر هستید. و انسان وقتی طلاق می گیرد در روایت داریم آن سه ماهی که در طلاق رجعی هست در این مدت در آسمان ها ملائکه **[در اینجا صدا قطع و وصل مکرر داشت و بسیار نامفهوم بود]** الان ملک ما جسم ما و طبیعت مادی ماست که پنج حس داریم و با طبیعت ارتباط برقرار می کنیم. چشم مان نور و رنگ می بیند، دل مان بد و خوب را درک می کند، زبان مان مزه ها را درک می کند، گوش ما صداها را می شنود، ...

بنابراین شما باید بهشت را در خانه بیاورید. این وظیفه ی شماست. بچه هایتان باید الگوی خوبی داشته باشند. ما الان می بینیم پدر و مادرهایی که همیشه با هم دعوا دارند دختران شان زود طلاق می گیرند. آنی طلاق می گیرند. چرا؟ چون تجربه ی پدر و مادر را دیده اند نمی خواهند مدت طولانی با هم دعوا داشته باشند و متأسفانه زندگی که شاید با یک رفتار خوب تغییر پیدا کند، منجر به طلاق می شود. دختری که طلاق می گیرد حالا بیا و درستش کن! اصلاً دیگر ازدواج نمی کنند. الان یکی از دوستان من استاد بسیار ارزشمندی است. با من صحبت می کرد می گفت: دختر من الان ۳۰ سالش است و دیگر نمی تواند ازدواج کند. چون ۲۲ سالگی طلاق گرفته الان که ۳۰ سالش است نمی تواند ادامه بدهد و تصمیم بگیرد که چه کسی را انتخاب کند. مثل مارگزیده که از طناب سیاه و سفید می ترسد واقعاً برای اقدام به زندگی جدید ترس دارد.

حیف است واقعاً، شما ترسیم می کنید زندگی آینده ی فرزندان تان را و بچه ها در آینه ی ما می شوند. و معتقد هستند که ما مثل مادرمان نیستیم که بسوزیم و بسازیم، ما جدا می شویم. و این هم خیلی خطرناک است. اصلاً چیز خوبی نیست. پس تلاش کنید برای خودتان تغییرات اساسی را به وجود بیاورید. ما اولین کاری که کردیم گفتیم در خانه حتماً به همسرتان صبحانه بدهید. صبحانه مرد را از لحاظ جسمانی به تعادل می آورد و در مواجهه با مشکلات بیرونی صبوری می کند. ولی وقتی او ۱۲ ساعت معده اش خالی است یعنی از ۱۲ شب تا ۱۲ صبح هیچی نمی خورد، طبیعتاً به او فشار

روحي و رواني زيادي مي آيد خوب او چه كار مي كند؟ با پرخاش و عصبانيت حرف مي زند. اكثرأ شما مي گوييد شوهر من خيلي عصبى است.

در همسفر تا بهشت، يك مباني معرفتي داريم يك مباني عاطفي. مباني معرفتي مان بعضى سؤال مي كنند اين خطبه عربى كه مي خوانيد زن و مرد به هم حلال مي شوند هر ارتباط جنسى را با هم داشته باشند ولى اگر اين يك جمله را نخوانيم اين ارتباط حرام مي شود. اين خطبه يا كلمه ي عربى چه اتفاقي را به وجود مي آورد؟ در سوره نور مي فرمايد: الزانیه و الزانى ... زن زنا كار و مرد زناكار را صد تازيانه بزنيده اصلاً رأفت هم نداشته باشيد چون كار زشتي کرده اند. اگر همان كار را پس از خطبه انجام بدهند قرآن دو بار مي فرمايد: فانه غير ملومين؛ هيچ ملامتي بر زن و شوهر نيست هر جور با هم باشند.

زن بايد كاملاً مطيع اوامر شوهر باشد. پس در مباني معرفتي گفتيم خطبه اى كه شما مي خوانيد در ملكوت آسمان ها شما به هم حلال مي شويد. يعنى ذات و باطن تان تا برزخ و قيامت با هم است. و اين نکته ي بسيار مهمى است كه اگر دقت داشته باشيد ديگر اين دعوهاى جزيبى (نمى دونم مادر تو چي گفت و برادر من چي گفت و او چه كرد و باباى من باباى تو و ...) را مي گذاريد کنار.

ديگر زن و شوهر رابطه شان از پدر و مادري خيلي عميق تر است. به قول مقام رهبري حرف خيلي قشنگي مي زنند. مي فرمايند مردى كه شهيد مي شود مادرش داغ مي بيند ولى زنش همه ي هستي اش را از دست مي دهد. دقت كرديد؟ حالا در اين قضيه قرآن مي فرمايد: الرجال قوامون على النساء ... [تا آخر آيه] مردان را خدا قوام زندگي شما قرار داده به واسطه ي اينكه برترى هاى مردها دارند نسبت به شما؛ ولى اين برترى ها را بعداً براي تان مي گوييم.

و به اينكه مال شان را براي شما انفاق مي كنند. پس زن چه؟ فالصالحات قانتات حافظات ... زن بايد سه خصوصيت داشته باشد: صلح آفرين باشد (اهل جنگ و دعوا و غر و من و تويى نباشد)؛ آن زن پيش خدا نمره اى ندارد، حالا شما خودتان انتخاب كنيد كه صلح آفرين هستيد؟ صالحات مي گويد كسانى كه صلح دارند و در آرامش اند، قانتات يعنى بسيار متواضع اند و قانت بالاترين درجه ي اطاعت است. حافظات ... يعنى زنى كه حافظ غيب شوهرش باشد. اسرار شوهرش را مخفى كند. دو چيز را: يكي مسائل اقتصادي اش را و ديگرى مسائل جنسي اش را. روى اين دو مردان خيلي

حساسند. متأسفانه زن ها هم اینها را پخش می کنند. به راحتی. مثلاً الان دو ماشین با هم به مسافرت رفته اید. می رسند درب مسجد، این خانم نمی تواند پیاده شود برود نماز بخواند. حالا به یک بهانه ای می گوید من کار دارم فلان. بعد شوهر شما می گوید: چرا آن خانم نمی آید؟ تو حق نداری بگویی پریود است. این راز او و شوهرش است. تو حق نداری بگویی او پریود است و از نماز محروم است. نباید اسرار مردم را ما به مردهای دیگر بگوییم.

در روایتی هم داریم می گوید: با زنان یهودی حمام نروید. چرا؟ به خاطر اینکه اسرار شما را لو می دهند. در قرآن هم داریم که آنچه را خداوند دستور داده است غیب باشد تو باید غیب نگه داری. یکی مسائل مالی شوهر است، که من بعضی اوقات به دختران جوان می گویم وقتی ازدواج کردید هر چقدر مامان گفت شوهرت چقدر می گیرد تو نپرس که بخواهی بگویی. چون مردان این برایشان ناموس است. دلشان نمی خواهد نسبت به درآمدهای مالی شان مورد انتقاد قرار بگیرند.

مردها چرا برترند؟ از دیدگاه اسلام و جامعه شناسی، مبانی عاطفی را می خواهیم بررسی کنیم. یک جامعه شناس گفته است: اگر سیصد گونه زایا (زن) و نازا (مرد) و بچه؛ پنجاه قلاده گرگ را رها کنند که به اینها حمله کنند، چه اتفاقی می افتد؟ زایا بچه را بغل می کند و خودش را طعمه ی گرگ می کند که بچه اش سالم بماند. اما نازا (مرد) چوب برمی دارد و گرگ را می زند. مردها جنگ آور خلق شده اند. زن نمی تواند با گرگ بجنگد.

از دیدگاه مبانی عاطفی مرد حامی زن هست و باید او را حمایت کند.

یک مرد یهودی آمد از پیغمبر اکرم (ص) پرسید: چرا شما می گوئید مردان برترند؟ حضرت محمد (ص) فرمودند: برتری مردان به زنان مثل آسمان و آب است به زمین. مثل آسمان که زمین را در درون خودش حفاظت و حمایت می کند. از آسمان خورشید به زمین می تابد. یعنی چه؟ اگر خورشید نباشد زمین می میرد.

ما اینجا در بحث زوج ها این را به آقایان یاد می دهیم که شما بایستی با کلمات محبت آمیز با خانم تان صحبت کنید.

مردی پیش امام صادق علیه السلام رفت و گفت: آقا زن من خیلی مرا اذیت می کند. گفتند: به او بگو دوستت دارم. گفت: خوب؛ دوستش دارم. فرمودند: نه؛ به زبان بیاور.

مردها باید این را بگویند و باید به آنان یاد داد. الان شما مادر پسر هستی. باید به پسر یاد بدهی که ابراز عشق شان را به زبان بیاورند. به زبان بگویند که اصلاً نسبت به مسئله ای راضی هستیم یا راضی نیستیم. بعد هم آسمان به زمین ماه دارد. تاریکی ها را از بین می برد. آسمان به زمین ستاره دارد. راهنمایی می کند. این بحث خیلی مفصلی است که در بحث زوج ها خواهم گفت.

همسفر هستی تا بهشت؛ در دنیا رزق و روزی تان با هم تنظیم می شود. شما اگر کم روزی باشی هیچ چیز گیر شوهرت نمی آید و بالعکس. پول دستش می آید اما چون نباید به من برسد از دستش می رود. زن های با خسارت، آنانی هستند که بین الطلوعین خوابند. با طهارت زندگی نمی کنند. در ایام خاص وضو نمی گیرند.

حتی برای سیدابن طاووس غذا آوردند گفت نمی خورم. گفتند چرا؟ گفت: زن (در ایام خاص) بدون وضو این را پخته است.

حتی در خانه ی ما رسم است. کسی هم به کمک من می آید به او می گویم بین می خواهی کتری را روشن کنی وضو داری؟ می گوید: نه. می گویم: خواهش می کنم روشن نکن.

من همسایه ای داشتم سه چهار بچه ی ریزه داشت. آمد پیش من با گریه و زاری گفت: خانم من خسته شدم. با اینکه چله می گیرم، حاجت نمی گیرم. خسته شدم. گفتم: من که علم غیب ندارم. در خانه ات حدیث کسا بخوان. یک هفته حدیث کسا خواند آمد درب خانه ی ما بنا کرد به زنگ زدن مکرر. گفتم: چه خبر است؟ چه شده؟ گفت: خواب دیدم ملائکه گفتند به خاطر حمام نمی توانند حاجت تو را بدهند. گفت من بچه هایم چون شیر به شیری هستند لباس های نجس شان را جمع می کنم سه روز یک بار می شویم. ببینید؛ نجاست مانع ورود ملائکه است.

اصلاً من در مورد نجاست که مطالعه می کردم گفتم: الله اکبر، چقدر قوانین هست. امام صادق علیه السلام می فرماید: نوزاد را اگر در نجاست بگذاری شیطان او را می بوید خوابش به هم می خورد.

مرد هم اگر چشم چران باشد روزی اش کم می شود. منتها زنش روزی اش از جای دیگر می آید. اگر مثلاً مردی کم روزی باشد به زن آسیب نمی خورد، چونکه وقتی روزی این زن زیاد است جای دیگر گیرش می آید، اما اگر روزی زن کم باشد گیر شوهر چیزی نمی آید، چون شوهر صاحب نفقه است. چون شوهر صاحب پول است پولش از بین می رود.

بعد، پیش آمده‌های خوب و بد، دیگر شما با هم مشترکید. شما گناهی کنید قرار باشد بلایی بر سرتان بیاید، به سر هر دوی شما می‌آید. شوهرتان گناهی کند، یک بلایی سر پسرتان هم می‌آید. پیش آمده‌های خوب و بدتان با هم است چون همسفر تا بهشت هستید. دنیا و برزخ تان مثل هم است.

حدود ۱۰ یا ۱۵ سال پیش با خانم شهید صیاد شیرازی صحبت می‌کردم (اوایلی که تازه شوهرشان شهید شده بود) به ایشان گفتم: خواب شوهرت را ندیدی؟ گفت: چرا. گفتم: چه خوابی دیدی؟ گفت: من موقعی که می‌خواستم با ایشان ازدواج کنم او را جلوی حرم امام رضا علیه السلام بردم. گفتم: به این آقا قسم بخور که سر من زن نمی‌گیری؟ ایشان هم گفت: به این امام رضا علیه السلام قسم من سر تو زن نمی‌گیرم. گفت حالا که خوابش را دیدم گفتم: خوب دیگر تو آنجا با حوری‌های بهشتی سرت گرم است من اینجا با چهار پنج تا بچه‌ی یتیم دارم زندگی می‌کنم. گفت: نه؛ من هنوز سر قولم هستم. اینجا هم خانه‌ی توست. می‌آیی؟ گفتم: نه، بچه‌ها پدر ندارند نمی‌خواهم مادر هم نداشته باشند. بعد از خواب که بلند شدم به خودم گفتم: برو بابا، همه‌اش دنبال بچه‌هایی. شوهرت می‌گوید بیا اینجا در بهشت، می‌گویی می‌خواهم پیش بچه‌ها باشم.

در برزخ هم شما با هم متصل هستید. با رفتاری که با همسر دارید یا آنجا به شما لباس‌های زیبای آن چنانی می‌دهند یا خدای ناخواسته یک وضعیت وحشتناک دارید.

در سوره‌ی رعد می‌فرماید: روز قیامت برای شما بهشت خانوادگی داریم. یعنی همگی با هم می‌روید. کسانی که در دنیا به خاطر خدا صبوری می‌کنند نه از ترسشان، نماز بر پا می‌دارند از آن چیزی که خداوند به آنها روزی داده انفاق می‌کنند (البته روزی همه چیز است و فقط پول و مال و غذا نیست، علم و اخلاق خوب هست) و بدی‌ها را به روش خوب از بین می‌برند، اینها عاقبت به خیر می‌شوند. اینها با همسرشان و با پدر و مادرشان و با بچه‌ها و ذریه‌شان نوه‌هایشان و ملائکه با هم وارد بهشت می‌شوند. پس شما همسفر تا بهشتید، یعنی خداوند خانوادگی هم در بهشت تعریف کرده است.

در ماده‌ی ۱۱۰۵ قانون مدنی در روابط زوجین، ریاست خانواده از خصایص شوهر است. برای همین ما گفتیم که من باید مرد را رئیس خانواده بدانم. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: الرجل سید اهل و المراه سیده بیتها؛

این تنظیم مدیریت در درون خانواده است. خانواده یک سازمان است نه یک خانواده در یک ساختمان. مدیریت خاجی آن به فرمایش حضرت رسول (ص) با مردان است و داخلی اش با زن است. این زن است که باید نظافت، طهارت، امنیت و زیبایی خانه، و شادی خانه را مهیا کند. اینها همه دست زن است. اما اینکه کجا برویم، مسافرت کجا، کی، و با چه کسی برویم اینها هم توافقی است و هم مدیریت اصلی اینها برای مرد است.

من همیشه می گویم. تقویم سال نو که می آید در یک نشست اندیشمندان با همسر بنشینید در این تقویم برای تعطیلات بزرگ تصمیم بگیرید. بعد ماهانه حتماً یک سفر یک روزه برای خودت و شوهرت بگذار و این خیلی اثر مثبت روحی دارد برای شما که اگر بتوانید یک سفر مداوم ولو کوتاه با هم داشته باشید. امام صادق علیه السلام می فرماید: تفریح باید جزء زندگی تان باشد. یعنی روزتان را به چهار قسمت کنید. کار، عبادت، خواب و تفریح. بعد می فرماید: اگر هر روز تفریح نباشد، روح تان به هم می ریزد. خواب و کارتان به هم می ریزد.

من یک مرتبه با همسر به قم و جمکران رفتیم. وسط هفته بود. رفتیم ناهار بخوریم. کارگشان آمد گفت: آقا چیزی نمی خواهید؟ شوهرم گفت: نه. دوباره پنج دقیقه می رفت می آمد می پرسید: چیزی نمی خواهید؟ می گفتیم نه؛ بعد شوهرم گفت: این بنده خدا چرا این قدر می رود و می آید؟ گفتم: بنده خدا تعجب کرده ندیده یک زن و شوهر با هم تنها به رستوران بیایند. گفت: پاشو برویم اصلاً حوصله اش را ندارم.

من چند وقت پیش یک الویه درست کردم با نان لواش لقمه های کوچک برای خودمان درست کردیم نماز را در خانه خواندیم، ناهار را رفتیم در یکی از این بوستان های کنار خیابان که اتفاقاً ظهر هم خلوت بود و به بزرگراه هم مشرف بود شروع کردیم به خوردن لقمه ها، جای شما خالی؛ این قدر مزه داد. شاپرک هایی هم آمدند روی گل ها پرواز کردند. عکس هم گرفتیم این قدر خاطره شد. باورتان می شود؟ یک غذای ساده. هم لذت بردیم، هم تفریح کردیم و هم هنوز که یادمان می افتد می گویم عجب خوش گذشت.

خانمی گفته: سعی کردم این تکلیف را تا جایی که می شود انجام بدهم. ولی خیلی موفق نبودم. همسر هم چون کمابیش اهل کمک و مساعدت در کارها هستند و به علت شرایط کرونا تعطیلی

آقایان بیشتر شده و با سه فرزند انجام این تکلیف خیلی سخت و مشکل شده. بچه ها تقریباً همکاری داشتند و در مجموع هم که موقع ورودشان مثل میهمان پذیرایی می کردم احساس می کردم احترام بین ما بیشتر می شود.

من از این خانم تعجب می کنم. پذیرایی فقط برای ورود و بدرقه نیست. بلکه این یکی از موارد آن است.

مردی به پیغمبر (ص) می فرماید: یا رسول الله، من زنی در خانه دارم وقتی می آیم به استقبال می آید و وقتی می روم بدرقه ام می کند. فرمودند: یکی از ملائکه در خانه ی توست.

ولی من نمی توانم در خانه از شوهرم پذیرایی کنم؟ میوه را پوست بگیر، خوشکل در بشقاب بچین ببر جلویش بگذار. این می شود پذیرایی. موقع غذا خوردن وضعیت پدر بهتر از بچه ها باشد. من یادم نمی رود بچه که بودیم مادرم خدا رحمتشان کند در بشقاب گل سرخ دار برای پدرم غذا می کشید. ما در ملامین می خوردیم پدرم توی چینی گل سرخی. ما بچه بودیم بعضی وقت ها با هم لجبازی می کردیم با بشقاب سر و صدا می کردیم. یادم هست مادرم در بشقاب بابا از این قاشق های استیل که دمش زرد رنگ است می گذاشت.

یک روز یک آقای برای مشاوره به من مراجعه کرد. گفت: خانم من برادر شهیدم. یک مسجدی طرف های اشرافی اصفهانی صحبت کرده بودم بعد شب آقای امام جماعت به من گفته بود ما اینجا سخنران آقا زیاد داشتیم. حالا می خواهیم یک خانم هم بیاوریم. حالا که شما می آید درباره ی خامواده صحبت کنید. ما هم درباره ی یک سری کلیات صحبت کردیم. محوطه را با پرده از وصف نصف کرده بودند. یعنی من جایی که نشسته بودم از این طرف خانم ها را می دیدم از آن طرف آقایان را. توی ۴۵ دقیقه سخنرانی، نصف اش را برای آقایان توصیه کردم و نصف اش را برای خانم ها. بعد که آمدم بروم سوار آژانس بشوم یک مرتبه بدو بدو آمد گفت: خانم دکتر، خانم دکتر. من فقط یک چیز بگویم بروم. من برادر شهیدم. خانم من این بلورهای خوشکلی که خریده ام همه را داخل ویتترین می گذارد برای من در یک ملامین لب شکسته ناهار می آورد. از اول صبح هم به من تی می دهد می گوید برو این پله ها را تی بکش! می آید می گوید: آن گوشه را تی نکشیدی. گفتم عجب زن ناجوری است. این روز قیامت چه جوری می خواهد جواب بدهد؟



بعد به او گفتم: باید خانمت بیاید با او صحبت کنم. خانمش را آورد (خانمش این قدر مغرور و متکبر بود)

قرآن (به همسران) می گوید با هم خلوت کنید. اگر بد بود نمی گفت (آیات ۵۷ و ۵۸ سوره ی نور) می گوید: یا ایها الذین آمنوا... وقتی با همسرت خلوت می کنی (سه بار در روز) بچه ها برای ورود باید در بزنند. بچه ها باید این سبک را یاد بگیرند.

خانم دیگری نوشته: متأسفانه زیاد موفق نبودم. چرا؟ چون همسر من در خانه خیلی کم فعالیت هستند. یک جا نشسته و هر چیزی بخواهد می گوید و اعضای خانواده برایشان انجام می دهند. حتی رختخواب خود را جمع نمی کند. بسیاری از کارهای شخصی خود را انجام نمی دهد و این را یک روند طبیعی می داند. من هم سال هاست که دیگر اعتراضی به این مسأله نمی کنم.

مشکل شما این است که شوهر شما امنیت ندارد و دارد خود را تحمیل می کند. می گوید مرا این طوری بد پذیر. مثل بچه هایی که مادر بغل شان نمی کند و خودشان را در خاک می مالند. بعد مادر می آید بغل شان می کند! شوهر تو این طوری دارد اعتراض می کند. تو را قبول ندارد.

هر چه کردم راهی برای میهمان بودن ایشان پیدا نکردم. وقتی به دستشویی می روند در برگشت یک میوه هم از یخچال برمی دارند. من می توانم بگویم بفرمایید من برایتان می آورم. ولی در حدی که هیچ کاری انجام ندهند درست است این میوه را هم من برایشان ببرم؟

من به شما نمره ی منفی می دهم. در این خانه طلاق عاطفی است. این خطرناک است و ممکن است شوهرت را از دست بدهی. چرا شما هیچ وقت هیچ ارتباطی با هم ندارید؟

وقتی ببیند تو به او علاقه مندی، محال است بگذارد تو رختخوابش را جمع کنی. چون این واقعاً تبدیل به خانواده ای می شود که بچه های شما خلاف شما می شوند. اصلاً مذهبی نمی شوند. وقتی در خانه های ماهواره ای می بینند آنها چقدر شادند، می روند ماهواره می گیرند و در فساد می افتند. چون می گویند پدر و مادر نمازخوان ما همیشه سکوت می کنند. در صورتی که خنده و شوخی شما زندگی را نو می کند. بچه ها این زندگی را می خواهند.

باور می کنید من الان پسر دکترا ی شریف است به امریکا رفت؟ به راحتی می توانست برود. تمام دوستانش امریکا هستند. ولی وقتی با او صحبت کردیم گفتیم: مادر جان، نظرت چیست؟ گفت: من

خانواده ام را دوست دارم. آنها خانواده هایشان را دوست ندارند. گفت: الان این دوستم که به امریکا رفته، اصلاً پدرش نمی داند کلاس چندم است! اصلاً دبیرستان است یا دانشگاه؟ الله اکبر. مادر کجاست که این بچه این قدر محروم از محبت پدر است. پسر اصلاً اینجا خانواده ندارد. خوب، به امریکا می رود که آنجا یک فضای نویی پیدا کند. دنبال این نیستند که همه شان پولدار شوند. می خواهند خودشان را از یک نواختی رها کنند بروند.

پسرم الان هم که زن و بچه دارد ولی مرتب تلفن می زند. احوالپرسی، سر و صدا و شلوغ. خانمش می آید. من می آیم او می رود. یک رفتارهای شیرین دارند.

یک نامه: همسر من همیشه دوست دارد همه خوب و عالی باشند. دوست دارد وقتی به خانه می آید بوی غذا بیاید. لیوان شربت یا شیر داغ روی میز باشد. طبقه ی اول هستیم. وقتی زنگ را می زند زود می گویم: بچه ها بدوید بدوید بابا آمد. به کمکش بروید اگر چیزی خریده کمکش کنید درب را برایش ببندید. میز را هم می چینم. میوه یا انار دانه شده روی میز می گذارم. گاهی هم از عصرانه ی بچه ها کمی برایش نگه می دارم. مثل نان و پنیر و سبزی با کره و مربا. اتفاقاً از راه می رسد و هر چه را دوست دارد انتخاب می کند و می خورد. صبح که حتماً صبحانه آماده می کنم. [آفرین، شما که نمره تان خوب است الحمد لله تا الان] بیشتر لقمه می گیرم می دهم دستش. الان ایم روزها ماسکش را هم دستش می دهم.

مردها می خواهند ببینند در خانه تحویلشان می گیرند یا نه. این برایشان خیلی مهم است. وسایلش را هم کنار میز می گذارم که یادش نرود بردارد. مثل کلید، عینک، وسایل جیبش. تقریباً زندگی آرام و بدون بحث و گفتگویی داریم. اگر هم مشکلی است به این خاطر است که من نمی توانم نارضایتی هایم را بگویم گاهی هم که تلاش می کنم بگویم نمی توانم با آرامش و لحن خوب بگویم. اینها جمع می شود و باعث می شود من ناراحت بشوم. [باید یک ترفندی پیدا کنی حرفهایت را بگویی، چگونه؟ همان طور که قرآن می گوید: یفرحون سیئه بالحسنه، بدی را با نحو خوب برطرف کن]

مثالی که دفعه ی پیش برایتان زدم. گفته بودیم که خرید برای آقایان است. آقایان باید خرید خانه را بکنند. یک مرتبه من یکی از خانم ها را پای آسانسور دیدم ۲۰ کیلو بار را دارد می کشد از پشت

ماشین خالی کرده در این سبدها دارد می برد. گفتم: مگر تو خرید می کنی؟ گفت: بله. گفتم: چرا؟ چرا به آقایتان نمی دهی؟ گفت: خانم؛ ۱۰ شب می آید من دیگر وقت ندارم به او بدهم. من کارهایم عقب می افتد. گفتم: لیست بنویس به او بده از اول تا آخر هفته چیزها را برایت حاضر کند. زودتر به او خبر بده.

او رفته بود سر شام از قول من این حرف ها را به شوهرش گفته بود. یک ماه بعد من را جلوی آسانسور دید. گفت: من همان شب به شوهرم گفتم یک ماهی است که او دارد خرید می کند. بعد دیشب به من گفته که این خانم همیز من را جلوی آسانسور نمی بیند که من دارم خرید می کنم؟! خانمی می گفت: وقتی شوهرم گوجه فرنگی را به خانه آورد، گفتم ای داد بیداد، اینها همه این طرفشان خراب است. انگار این گوجه ها را که فروشنده طرف خرابشان را پنهان کرده بوده همه را گرفته آورده. قرآن فرموده است که سیئه را باید با حسنه از بین ببری. من به شوهرم گفتم: این گوجه ها را در حال سجده خریدی؟ غش غش خندید و گفت: چه شده؟ گفتم: اینها همه پشت شان خراب است. گفت دفعه ی بعد موقع خرید پشت شان را دید و جنس سالم به خانه آورد.

بچه ها هم باید یاد بگیرند و در خرید به پدر کمک کنند. باید کفش پدر را واکس بزنند، ماشینش را بشویند، کارهای خوب پدر را انجام بدهند. دخترها باید چای ببرند، اطو کنند و کار کنند. بچه ها باید خادم بشوند و شما هم با شوهرتان کیف کنید.

در سوره ی فصلت می فرماید: ادفع بالتی هی احسن

خانم بعدی می گوید: با بچه ها صحبت و مشورت کردم و به آنها گفتم: وقتی میهمان داریم چطوری جلوی میهمان کاری نمی کنیم که تاراحتی پیش بیاید؟ حالا می خواهیم با پدرتان همین رفتار را داشته باشیم.

آفرین؛ این خانم مدیر است. باید بچه ها را مدیریت کند و خودش تنهایی کار نکند.

اتفاقاً در این هفته تولد همسر من بود و همین باعث شد تا بیشتر با کمک بچه ها تا خاطرات خوبی برای او بسازیم. پسر بزرگم طوری رفتار می کرد که پدرش را اصلاً ناراحت نکند. [عالی، عالی، عالی]. موقع آمدن به منزل همه ی کارهایمان را انجام می دادیم که کاری نداشته باشیم. ظهرها میز ناهار و شب ها میز شام از قبل آماده بود. [چقدر خوب؛ آفرین] هر سه تایی مان سر و ضوع مان را

مرتب می کردیم. برخلاف همیشه که شوهرم کمک می کرد موقع جمع کردن میز در این هفته به او اجازه ندادیم و خودمان سه نفری همه ی کارها را انجام دادیم. [آفرین چقدر خوب] نتیجه ی موفقیت مان در این هفته این شد که همه مان آرامش داشتیم. حتی بچه ها از اینکه پدرشان را همه جوره خوشحال می دیدند خیلی لذت بردند. [الحمد لله رب العالمین] من گاهی از کم کاری پسر بزرگم در درس خواندنش به پدرش شکایت می کردم ولی در این هفته هیچ کم کاری نداشت. [ببینید بچه چقدر تشویق شده، این نامه برای بقیه ی خانم ها باید قابل توجه باشد، می گوید در این هفته پسر من هیچ کم کاری نداشت و شوهرم از این موضوع خیلی خوشحال بود. ببینید به این صورت موفقیت چگونه در درون خانواده سرایت می کند. شادی منتشر می شود. همه در آن شرکت می کنند. احساس می کنند موجود مثبتی هستند. وقتی که بچه ها این کارها را انجام می دهند احساس مثبت بودن می کنند، من به این خانم هم نمره ی عالی می دهم. او نمره اش صد شد]

سؤال از مادران: با عرض سلام و خسته نباشید خدمت خانم دکتر روزتان بخیر [سلام علیکم] همه ی این مواردی که گفتید ما انجام دادیم. حالا قبل از این هم به یک طریقی انجام می دادیم. یعنی همسر من که می خواستند بیایند من خودم جلوی در می رفتم به بچه ام می گفتم پا شوید، بابا آمده است. می آمدند جلوی در و سلام و علیک و بعد دیگر چای و میوه می آوردیم می نشستیم با همسر من خوردیم. همه ی این کارها را انجام می دادیم. البته ناگفته نماند که همسر من در خانه خیلی کمک می کنند و واقعاً همه جوره کمک حال هستند. هم در کارهای خانه کمک می کنند و هم از لحاظ درسی کمک به بچه ها می کنند. یعنی واقعیت اش بعضی وقت ها من خودم این قدر که در خانه کار می کنم شرمنده می شوم. نکات مثبت شان خیلی خوب است. همان طور که شما فرمودید من صبحانه هم به ایشان می دهم. حالا گاهی وقت ها که صبحانه هم میل نداشته باشند لقمه را آماده می کنند و با خودشان به سر کار می برند. فقط یک نکته که در خانه ما را اذیت می کند، مثلاً وقتی که می آیند حالا چای و میوه خوردند و قدری نشستند، گوشی موبایل دست شان می گیرند. یک وقت می بینید حدود یکی دو ساعت این گوشی دست شان است. بعد حالا با گوشی هم اخبار را پی گیری می کنند یا کتاب می خوانند. سر این قضیه من خیلی به ایشان می گویم. وقتی ایشان به خانه می آید من گوشی را می برم در اتاق می گذارم یعنی سایلنت می کنم که اگر زنگ بخورد یا کسی پیام بدهد سراغش

نمی روند. بعد به ایشان هم می گویم این کار را بکنید. می گوید خوب می خواهم خبرها را بینم یا می خواهم کتاب بخوانم. این قضیه را من چطوری می توانم کنترل کنم؟

پاسخ: الحمد لله از اینکه شما این قدر موفق هستید. منتها، باید شخص ثالثی به همسر شما آموزش بدهد که در درون خانه، حق مال خانواده است. به قول معروف دیگر نباید کارهای بیرون را به خانه منتقل کرد. من در ابتدا از جملات حضرت علی علیه السلام به شما بگویم. ایشان به آقایان می فرمایند: خستگی های کار را پشت در بگذارید بعد داخل خانه شوید. [منتها الان گوشی ها این امتیاز را از مردها گرفته و اینها را دچار آسیب کرده، چطوری به این مرد بفهمانیم به نظر شما؟] ما دو راه داریم. یک راه غیر مستقیم و یک راه مستقیم. راه غیر مستقیم، اینکه مثلاً ما از یک موفقیتی برای او بگویم: کارهای تو خیلی برای من جذاب است، من به کارهایت نمره ی مثبت می دهم. او احساس می کند که در خانه آدم مؤثری هست. گاهی از کارهای خوبش بگویم: بین آن دفعه که در خانه آن حرف را زدی، خیلی حالم خوب شد. احساس کردم یک حامی دارم. یک ماهی تحمل می کنیم. وقتی این نکات مثبت اش را برایش می گویم این احساس که من این کارها را انجام می دهم همسرم به من نمره ی قبولی می دهد، به او دست می دهد. به طور حاشیه می گویم: یک چیزی شنیدم خیلی جالب است. می گوید: چه؟ می گویم: نه، حالا به تو نمی گویم! از او اصرار و از ما انکار که الان نمی گویم. همین، در او ایجاد انگیزه می کند. می گویم: من الان کار دارم، خوب بعداً می گویم. بعداً می گوید: آخر نگفتی. چه می خواستی بگویی؟ شما بگویید: اگر من بخواهم بگویم، تو گوش می دهی و توجه می کنی؟ می گوید: در کنار هزاران زیبایی کار تو من می بینم یک کار حضرت علی را انجام نمی دهی. او می گوید: من انجام نمی دهم؟ می گویم: بله. من می خواستم این کار را هم انجام بدهی. می گوید: خوب؛ چه هست؟ می گویم: حدیث امیرالمؤمنین را بخوان. می فرماید کارهای بیرون را در خانه نبرید. کارهایت را باید بیرون انجام بدهی. خانه برای ماست. می گوید: خبر را که الان دارند می گویند؟ می گویم: خوب از تلویزیون بین ما هم داریم نگاه می کنیم. بعد هم ساعت بگذار که چقدر در خانه هستی؟ ۷ یا ۸ شب می آیی؟ هر وقت می آیی، سهم ما با موبایل باید تقسیم بشود در دو. یعنی اگر دو ساعت در خانه بیداری، یک ساعتش برای موبایل و یک ساعتش برای من و بچه هاست. یعنی برایش حدی بگذارد.

من خودم در کنار شوهرم همه ی کارهایم را که انجام می دهم من معمولاً نزدیک به ۲۰۰۰ پیام در واتساپ برایم می آید بعد هم در ایتا کانال دارم تدریس می کنم و اوایلا. ولی کارهای شوهرم که تمام شود شب مثلاً می بینم ایشان می رود اخبار تخصصی خودش را گوش می کند، می گویم: ببین، چیزی نمی خواهی؟ کاری نداری؟ من سر کار خودم بروم؟ می گوید: برو.

من یک خانم دکتر دندانپزشک دارم. ایشان بسیار خانم ارزشمند و فوق العاده ماهر است. من ۱۵ یا ۱۶ سالی با ایشان آشنا شدم. ایشان از ۸ صبح تا ۱۲ ظهر کار می کند. برعکس بسیاری از دندان پزشکان که بعد از این ساعت ها هم برای جلب مشتری می آیند. ایشان به هر کسی هم بخواهد وقت بدهد همین ساعت را وقت می دهد. من آن موقع چون بچه هایم مدرسه بودند سر کار رفتم به ایشان گفتم اگر بخواهم بیایم باید مرخصی بگیرم. گفت: ببین، بعد از ظهر من برای خانواده است. بعد من گفتم: بچه هایتان که بزرگند. حالا بچه ی شیرخواره باشد کوچک باشد یک حرفی. گفت: نه؛ من صندلی می گذارم می نشینم بچه هایم را تماشا می کنم. حضور مادر در خانه برای بچه ها مفید است. ایشان هم دخترش و هم پسرش در دندان پزشکی این قدر ماهرند ایمپلنت می کنند. این کار را هر کسی انجام نمی دهد. حضور و نگاه شما، بودن با شما لذت بخش است.

بودن با زن و بچه را باید به مردها آموزش داد. این آموزش زمان می برد و الان هم شما به نتیجه نمی رسی. پاسخ شما این است که تا یک ماه باید تلاش کنی شخصیت خودش را خوش باور کند که برایتان مفید است و باید از مفید بودن خارج نشود. فکر نکند فقط کسی هست که باید به او خدمات بدهند. بلکه باید احساس کند که خودش هم باید خدمات بدهد. گاهی اوقات ما باید در قالب مثال ایشان را آماده کنیم. مثلاً بگوییم فکر کند که زندگی مشترک چه معنایی دارد؟ ساعتی را باید با همدیگر داشته باشیم. نه همه.

مثلاً جبران خلیل جبران یکی از نویسندگان مشهور مصری است. می گوید: ای کاش همسر آدم به آدم وقت خالی بدهد. [مشخص است که خانمش خیلی به او فشار می آورده]

نه دیگر، من هم خیلی زیاد از او وقت نخواهم. در خانه خودم وقتی او هست وقتی بگذارم. یک کار و سرگرمی با خودم داشته باشم که نخواهم همه اش با من باشد. ولی خوب ساعتی را هم باید برای من بگذارد.

سؤال کننده ی بعدی: با عرض سلام و خسته نباشید، از مطالب خوب و ارزنده تان استفاده کردیم. خدا خیرتان بدهد. سؤال من این است که اگر همه ی این مواردی را که می فرمایید در خانه اجرا شد و مرد حکم میهمان را داشت، و به بچه ها هم همین آموزش داده شد ولی مرد تلقی کرد که این وظیفه ی زن است که همه ی این کارها انجام شود. اگر یک روزی به دلیلی نشد بالاخره یک زن شرایطی دارد که یک وقتی نمی تواند همه ی خدمات را ارائه بدهد، این باعث توقع ایشان می شود که اگر من در شرایطی قرار بگیرم او را ناراحت می کند چون مطابق دستور اسلام کاری که زن می کند لطفی است که دارد در حق مرد می کند. درست است؟ وظیفه ی شرعی اش که نیست؟

پاسخ: خوب، ببین شما تا به حال این کار را کردی که ببینی برایت اتفاق افتاده یا داری حدس می زنی؟ [نه، انجام دادم] یعنی شوهرت توقع زیادی از تو دارد؟ [نه، توقع زیادی ندارد. وقتی که مثلاً همه چیز مرتب است و با ایشان مثل میهمان رفتار می شود، اگر یک وقت یک چیزی لنگ بزند یا آن طوری که باید، نباشد؛ چون در خانه ی خودشان هم مادرشان همیشه همین طور خدمات می داده، این حس طلقی می شود که حالا این وظیفه اش بوده ولی انجام نداده؛ و من از همچنین حس ناراحت می شوم و این را دوست ندارم]

این یک مقدار فرهنگ سازی می خواهد. در گفتگو باید سطح مرد بالا بیاید. من همیشه می گویم شوهر شما که هم نشین شماست اگر سطح اش در سطح پایین بماند شما رنج می کشید. باید سطح او را از اطلاعات غنی کنید. حالا شما این مسئله را به عنوان یک داستان برای او تعریف کنید. بگویید خانم همیز این را برای ما تعریف کرد. نظر شما چیست؟

یک بار مرا دانشگاه سبزوار دعوت کردند، که بروم آن جا صحبت کنم. یک باره رئیس این قدر از صحبت من خوشش آمد از صحبتی که من صبح با دخترها انجام دادم، گفت: بعد از ظهر هم شما برای گروه دیگر تشریف داشته باشید. من بیچاره نمی دانستم که پسرها را هم می خواهد بیاورد. مرا برد خودش هم آمد نشست این طرف ردیف پسرها آن طرف ردیف دخترها. گفت: خانم همیز، سخنرانی کن! من یک باره جا خوردم. در مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفتم. [اینها را برای شوهرت تعریف کن بگو خانم همیز گفت من جا خوردم بعد گفتم آقایان فقط نامه بدهند، حال نامه ها که روی میز آمد دیدم نوشته اند: نظرتان راجع به صیغه چیست؟ همینطور رگباری همین سؤال را

کرده بودند!] هر چه نامه ها را باز می کردم می دیدم ای وای، یک سؤال جدید نپرسیده اند. خیلی مؤدب و مرتب رو گرفته بودم و همین طور نشسته بودم گفتم: صیغه ی دختر بدون اجازه ی پدر اجازه ندارد. بعد دوباره نامه دادند که نه؛ مثلاً صیغه ی چه و چه. دیدم نه؛ اینها اصلاً شعور ندارند. به ایشان گفتم: یک نکته برایتان می گویم بعد سؤال های شما را پاسخ می دهم. گفتم می دانید که حضرت امام با خانم شان چه کار می کردند؟ همیشه جلوی پای خانم شان تمام قد بلند می شدند. بعد گفتم می دانید میرزا جواد آقای طهرانی با خانم شان چه می کرد؟ ایشان از سخنران های قوی مشهد بودند که خلع روح می کردند. در جبهه می رفتند. یک بار دیده بان به ایشان نشان داد همه را به هدف شلیک کردند. گفتند: که بود پشت توپ؟ گفتیم: پیرمردی است. گفتم رفتار ایشان را با همسرشان می دانید؟ گفتند: نه. گفتم: ایشان ماه رمضان منبر می رفتند یک بار از منبر که به خانه برمی گشتند ۱۲ شب به خانه می آمدند در می زدند و خانم شان درب را باز می کرد. یک شب خانم شان خوابش برده بود و او پشت در نشسته بود. خانم برای سحر بیدار می شوند و می روند سحری درست کنند می بیند ای وای، آقا برنگشته و چرا در رختخوابش نیست؟ چادر سر می کند که دم در برود، می بیند آقا پشت در چمباتمه زده اند سرشان روی زانوشان است و خوابشان برده. برگشت به او گفت: آقا؛ اینجا چه می کردی؟ گفت: در زدم؛ شما خواب بودید نخواستم اذیتتان کنم.

اینها را که من گفتم، یک دفعه پسرها یکی یکی سالن را ترک کردند و بیرون رفتند. اینها را بگو که مرد بفهمد نسبت به زن وظیفه دارد. حق ندارد به او دستور بدهد و تقاضا کند. امام خمینی (ره) یک بار به خانم شان دستور ندادند که به من یک لیوان آب بدهید. همین که امام چای را خودشان دم می کردند. عروس شان می گفت: امام وقتی با خانم ناهار می خورد از ساعت ۱:۳۰ که نمازشان تمام می شد [نماز ظهر و عصر امام یک ساعت و نیم طول می کشید]؛ ۱:۳۰ تا ۲ با خانم شان غذا می خوردند. حرف می زدند. گپ می زدند. بعد پا می شدند برای تجدید وضو به دستشویی می رفتند قبل آن سماور را به برق می زدند تا می آمدند جوش آمده بود یک چایی دم می کردند دو تا استکان و خودشان می خوردند. به کسی هم تعارف نمی کردند. گفتند من یک دوربین قایم کرده بودم از ایشان فیلم بگیرم. رفتم پیش امام. امام گفت: چای می خوری؟ [امام خیلی عروسش را دوست داشت] گفتم: نه آقا، شرط دارم. گفتند: اوه اوه من حالا به شما تعارف کردم، شرط هم می گذاری؟



گفتم: بله، من شرط دارم. گفتند: چه شرطی؟ گفتم: از شما عکس بگیرم. گفتند باشه. تا حالا تو بروی عکس بگیری من برایت چای می ریزم. می گفت من بلافاصله رفتم پشت پرده سریع دو تا عکس گرفتم که نشان می دهد امام برای خودش چای درست می کند.

وظیفه ی زن، پذیرایی صد در صد نیست. وظیفه ی زن، اکرام مرد است و بالعکس. ما باید شوهر را رشد بدهیم و او را به وظایفش آگاه کنیم.

سؤال: با تشکر از شما که خیلی از کلاس تان استفاده می کنم. ما در خانه مان قبل از اینکه شما این را بفهمید این مد بود که پدر بچه ها این قدر به چیزی دست نمی زدند و هیچ کاری در خانه نمی کند. من کارهایشان را تا جایی که نیازشان در توانم باشد انجام می دهم. اصلاً در خانه ی ما این معمول است که به ایشان میهمان می گوئیم. واقعاً جای هیچ چیزی را در خانه نمی دانند. همه ی مسئولیت ها با من است. خدایی اش هم هیچ خواسته ای ندارد. از هم راضی هستیم و همه چیز خوب است. ولی این که در خانه فعالیتی ندارد مرا آزار می دهد. یعنی یک روز سر کار است و یک روز خانه. زمانی که در خانه است همیشه خواب است و خیلی با ما همکاری نمی کند. مثلاً با بچه ها در حیاط یا بیرون از خانه نمی آید. برای تفریح یک روز در هفته که فرمودید داشته باشید اصلاً همکاری نمی کند. برای این چه کار کنیم؟ به خاطر همان مسائل اقتصادی که گفتید همه اش می گوید فکرم درگیر است. فکر من جای دیگری است. شما اصلاً مرا درک نمی کنید.

پاسخ: ایشان افسرده است. اینها این قدر خوابشان زیاد است که اصلاً فکر نکنند چیزی اتفاق افتاده یا فکر کنند همه چیز تمام شده.

یک سری عوامل افزایش روزی هست که اینها خیلی مهم است. برخی در همین شرایط هم این قدر بخشش دارند که اطرافیان شان همه بهره مندند. خوب، اینها از کجا می آورند؟ اینها سر گنج که نشسته اند. خداوند روزی اینها را زیاد می کند. ما عوامل ازدیاد روزی را باید در خانه خودمان رعایت کنیم. مثلاً پول حلال در آوردن قوانینش چیست؟ خمس دادن قوانینش چیست؟

باید شوهرتان یاد بگیرد که درآمد حلال خود به خود برکت می کند. شاید باور نکنید. همین روسری که سر من است که سفید است این روسری را من سال ۸۷ خریدم از مکه. به لطف خدا تا همین الان

هم سرم هست. اکثر برنامه های تلویزیونی ام هم با همین روسری انجام شده. چرا این برکت کرده؟ این کار خداست. این نیست که من هر دقیقه بروم روسری بخرم.

پس باید شوهرتان بدانند با غصه و ناامیدی به هیچ جا نمی رسد. بلکه باید یک سری قوانین ازدیاد روزی را یاد بگیرد. مثل بیداری بین الطلوعین، تعقیبات بعد از نماز، مخصوصاً تعقیباتی که آقای نخودکی یاد می دهد. من همیشه به مادران می گویم به بچه ها بگویند بعد از نماز که در حال گفتن تسبیح هستم، با هم حرف نزنید. چون وقتی تسبیح می گویی قوت ات زیاد می شود و تنظیم برنامه می شود.

تعقیباتی که فوق العاده روزی را زیاد می کند: ۱- با شروع اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، حمد بخوانید. ۲- بلافاصله آیت الکرسی بخوانید. ۳- بلافاصله آیه ی شهد الله انه لا اله الا هو والملائکه و اولوالعلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم. ۴- آیات ۲۶ و ۲۷ آل عمران (حق الناس این دنیا را ادا می کند) ۵- سه صلوات و سه قل هو الله و یک "و من یتق الله يجعل له مخرجاً... بالغ امره" و آیه ی سوره ی طلاق از نیمه ی دوم (به سفارش آقای نخودکی)

سؤال: من شاید ۹۹٪ حرفهایی که شما گفتید که برای این یک هفته انجام بدهید سال هاست که انجام می دهم. ولی همسرم خیلی راحت با حرف زدن و دلیل و منطق آوردن می تواند مرا توجیه کند و مرا به این متقاعد کند که نظری که دارد و یا حرفی که می زند خیلی درست است و هیچ اما و اگر و وسط آن نیست و هیچ مشکلی نیست. و یک آدم مطیع صد در صدی می خواهد که همیشه اطاعت کند. من همیشه اکرام مرد را انجام دادم و از کارهایی که گفتید بیشترش را انجام دادم ولی مثلاً این گوشی دست گرفتن را هنوز نتوانستم موفق بشوم. شما گفتید یک قوانینی در زندگی بگذارید. یک شب به او گفتم از ساعت ۹ به بعد گوشی را دست بگیر. موفق نشدم. چون ایشان برای کارشان توجیه دارند. اون اوایلی که اینترنت و گوشی آمده بود من داشتم استفاده می کردم از دستم گرفت پرت کرد و گفت: الان بچه ها دارند صدا می کنند. کارت مهم تر است یا گوشی دست گرفتن؟ از آن به بعد سال هاست که خودش گوشی دست اش است. حتی قبل از خواب که روی تخت دراز کشیده اگر خوابش بیاید می گوید با من حرف نزن اگر من الان خوابم بپرد دیگر خوابم نمی برد. ولی الان سه چهار هفته است گوشی را داخل رختخواب می آورد می گوید اگر به این نگاه نکنم حرص و

جوش اصلاً به من اجازه نمی دهد که خوابم ببرد. اگر گوشی بد است پس الان فقط برای من بد است؟

پاسخ: نه؛ ببینید این که الان تو نسبت به او دلگیر هستی و می گویی چرا گوشی را برای خودش می خواهد و برای من نمی خواهد، اینها بستگی دارد به یک سری پیش زمینه های دیگری که بین شما هست. یک چیزهایی بین شما هست که او به وسیله ی گوشی دارد تلافی می کند. این طور نیست که فقط از گوشی تو ناراحت باشد. شاید آن رضایت جنسی نیست. این با عمل زمین تا آسمان فرق می کند. گاهی اوقات زبان طرف به در بگو دیوار بشنود است. یعنی از چیز دیگری ناراحت است ولی به این وسیله دارد خودش را تخلیه می کند.

من جلسه ی قرآنی داشتم خانم ها بعد از آن سؤالات شان را می پرسیدند. یک خانم سیده ی خیلی متینی هم بود خیلی هم در کارش موفق بود هر چه صحبت می کرد و سؤال می کرد، من گیرِ کارش را پیدا نمی کردم. آخر یک روز برگشت به من گفت که شوهرم به من می گوید: کاش به اندازه ی مادرت منو قبول داشتی.

ببین؛ زبان حال مرد این است که تا مادر ایشان حرفی می زند می گوید چشم، ولی وقتی شوهرش می گوید، زن می گوید حالا فکر کنم، اگر بتوانم، اگر بشود، مردها این را به شما گفته اند. زبان شان را به شما گفته اند ولی شما گوش نکردید. یه کم برگرد، کنجکاوی کن، کنکاش کن در گذشته ات، ببین چه تذکراتی به شما داده. گاهی اوقات شما بچه ات صد در صد از شوهرت برایت مهم تر است. یعنی بچه ات تا آخر بگوبد، تو می میری. ولی وقتی شوهرت آخ می گوید، تو بعداً به او توجه می کنی. باید ببینی او چه تفاوتی در کار تو می بیند که از این جهت با تو مبارزه می کند. اینها مبارزه ای منفی است که می خواهد بگوید من را تحمل کن. یعنی کاملاً می فهمد که داری زجر می کشی، ولی می گوید تو مرا تحمل کن چون از تو دارم اذیت می شوم. آن اذیت را باید حتماً پیدا کنی. گیر کار شما این است که یک جایی داری او را اذیت می کنی ولی خودت حواست نیست. آنها یک چیزهایی می خواهند همیشه هم گفته اند ولی ما اصلاً حواسمان نیست.

او نسله به شما احساس حقارت خاصی دارد و شما این را به او تحمیل کردی. یک روز یک دختری گفت خانم من یک زن خیلی سنگین و رنگینی را دیدم رشته ی مهندسی بود و رشته ای نبود که در

محیط کارشان بگو بخند داشته باشند. من وقتی سر کار رفتم خیلی جدی کار را از رئیس می گرفتم، انجام می دادم و تحویل می دادم و اصلاً با کسی بگو بخند نمی کردم و خیلی سنگین بودم. رئیس مان هم میر غضب بود. اصلاً با هیچ کس شوخی نمی کرد. فقط کار. یک سال که من در آن محل کار کردم آمد خواستگاری من. خانواده ام هم خیلی پذیرفتند. گفت من پدر و مادرم تحصیل کرده اند و ... من چون دیده بودم که این آدم جدی هست و با زن ها اهل بگو بخند نیست، پذیرفتم. ولی مادر ایشان شهرستانی بود. و مادرش یک زن خوب مهربان، شهرستانی ساده. من مادرش را کاملاً پذیرفتم و در رفت و آمدها هم به مادرش احترام می گذاشتم. برعکس مادر من خیلی به او محبت می کرد. بعد از ازدواج هم مادرم مثل قبل به او می رسید. یک پنج شش ماهی که گذشت، به من گفت: من خانه ی مادر شما نمی آیم. گفتم: چرا؟ گفت: من می آیم تو را می برم. من تعجب کردم که چه اتفاقی دارد می افتد. چون مادرش کم سواد بود خودش احساس حقارت می کرد. چون مادرش مثل مادر زنش از زنش پذیرایی نمی کرد خودش احساس حقارت می کرد. این تقصیر زنش نبود. خودش احساس حقارت می کرد.

گاهی اوقات ما باید احساس حقارت طرف را کشف و برطرف کنیم. باید مثل یک درمانگر به زندگی نگاه کنیم.

طبق فرمایش آیه ۱۲۴ سوره طه باید ببینید کجای کارتان با خدا اشکال دارد. یک کارهایی را خدا از تو می خواهد که در شأن توست ولی انجام نمی دهی. در جمله ای از حضرت محمد (ص) است که می فرماید: اگر رابطه ی خودت را با خدا اصلاح کنی، خداوند هم رابطه ی تو را با مردم اصلاح می کند. رابطه ی من با مردم، رابطه ی من با شوهرم، با همسرم، با فرزندم، با خانواده ی خودم. می فرماید کسی که کارش را برای خدا اصلاح کند، خدا هم کارش را با مردم اصلاح می کند.

به نظر من، شما برو رابطه ی خودت را با خدا اصلاح کن، بین کجای کارت اشکال دارد. بگو خدایا، یا مقلب القلوب؛ قلب این شوهر را عوض کن. در کنار پذیرایی هایی که از او می کنی اطلاعاتش را نسبت به حقیقت زن بالا ببری به تو مدیون می شود. او تو را به عنوان لباسش انتخاب نکرده است. دارد با تو مبارزه می کند. باید به او کمک کنی.

به حضرت علی علیه السلام می گویند: نظرت نسبت به خانمت چیست؟ می فرماید: نعم العون علی طاعته. او بهترین یاور من در اطاعت خداست. زن باید به مرد کمک کند که دنیا برزخ و قیامتش درست شود. پس تو باید الان به شوهرت کمک کنی. اول خودت رابطه ات را با خدا درست می کنی، دوم کمکش می کنی که دنیا و برزخ و آخرتش را درست کند، و بعد هم بینی اشکال کار خودت کجاست که با او این اتفاقات دارد برایت می افتد؟ پس قرار شد ما بهترین یاور هم در اطاعت خدا شویم.